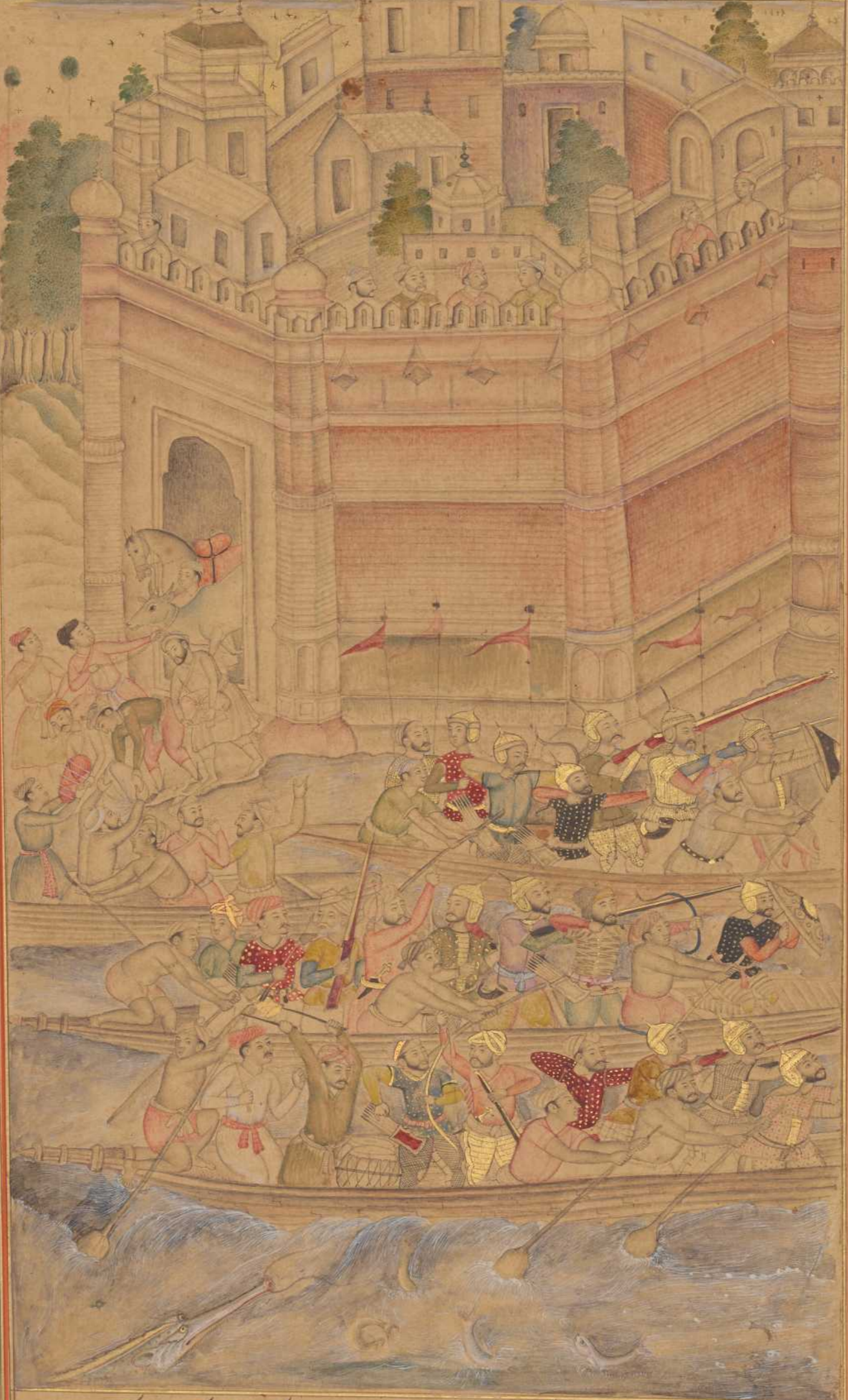


او باش شهنش را از نرود و دپت بتاراج کشد و قلعه تايد جو غنبي تصرف اولياي دولت در آمد راجه کتبي و پياده رون
شمير باز او و مير علي بيگ عثمانی سيد من بخاري پيران او ديرين بزده گاه بنان علم پيامبي شايسته که دند و جمع



بهادران نصرت قرين را دپت بکار رسد و ميامن تايدات پهاوي کار دشوار آساني بر آمد

۱۳۲

۱۳۴

چون چمن سپریان نو بهارستی انبساطی گشت چهره اقبال امروز که آغاز گلخانه صبح سعادت بود در تربت این بنال بر موند
 آرد است چمن چایچین دولت مند کلین امید که سایه شین آن شجره آسمانی طلال شد مرا نیند ارجو پیا عسرت و چشمه سار شاد داشت
 و روز روز افغان مالش نثرات مراد کایاب و سرخ کام کج سرشت که سر به لی اعتدال کشید خارا شوب در راه کلین
 سرانجام همیشه بهار افغان سوخته ترین و مال شد و سر که خود است فخر که این غنچه جلال ساخت از حوادث زمان نجات بقیه
 کاشش روز افزون گشت و سر که از نا امیدگی که از چرخ دی از بدبختی می یاد اندیشه مخالفت بخود راه داد لکه کوب زمان شد
 ناسباب زینی بکار آمد و نه معاون صورت سود مند شدند و سر کار می کشن نهادیمت والا شاستا سر خیمه خیمه عایدان
 روزگار دشوار می نمود با سترن جو به انجام پذیرفت چنانچه اندکی بسیار درین سکر خانه ایراد یافته می باید آری این کار
 غنایت نه پناحتی و این عامله دولت تیر و احتی و نیاز کز آن درینو لایبرکات و ات مقصد پیش شانشی انجام رسد
 کرچین داد پس کجک و بدت مدخله تنه چون مرالی از ناپه ریات اقبال بران مرزوم افقاد و بوارق معانی عظمت
 و قدرت بران دیار یافت غر و او لو پس افغانان مدخل دریافت و ار سر ایسکی دل گری می گزیدند و چون آن پیمانهای سگشت
 که زمره آینه کج بران اینسب آن آب می آن کرده رسید و متقار آن بهادان و الا شکوه فتح حاجی پوز نمودند و او که سر خوش
 غفلت بود هوش آمده زمانی در کار خود مکرست نه چرخ تدبیرش انوری ماند و نه شمع ضمیرش افروغی و از تیرگی نبت راه
 گذاشته در سنگامی که بایستی حالت مند بود و هر از دولت استانبوس غاید شد ابار در آمد و شب آرد پیت و پنجم آمد
 از دروازه خود قطعه کشتی ترور را بکار پیش گرفت و کوه جرخان که سر شیران کرده بود از راه دروازه آموخان بهامای

کججا به یاد قافله صلا
 نهادن و استلجاریان
 دقوم پس ایسان به افغانی
 کار خویش در فدا خود و اینست جمعی انبوه در غمتی فرو رفتند و برخی در موج حیر دریا و جمعی در تنگای دریا و طایفه در
 کوههای خندند و در غمتی و طایفه
 کمت را از رفتن تو که در پیست
 نه به قافله بسیاری از